



محلات منطقه‌ها

بالا خیابان، پایین خیابان



محله‌گردی

با حمیدرضا معصومیان در کوچه‌های تودرتوی خیابان «افسر» قدم زدیم و خاطراتش را مرور کردیم

ستون زرد، نشانی یدا... شکسته بند بود

کنار خانه آقای شکرریز، خانه فردی بوده به اسم «یدا»... شکسته بند، که خیلی معروف بود. بعد از مدتی آمدند و گفتند کارش غیربهداشتی است و باید تابلویش را جمع کند. از آنجاکه مشتری زیاد داشت، برای نشانی دادن بی سروصدا به مردم، ستون جلو خانه اش را زد کرد. مردمی که از همه جای مشهد و روستاهای دیگر می‌آمدند برای مداوا، از ما بچه‌ها که مشغول بازی بودیم، نشانی می‌پرسیدند و ما هم می‌گفتیم «بروید تا همین ستون زرد ده». هنوز رنگ زرد روی ستون هست. دارو خانه یدا... هم، بقالی آقای نوروزی بود.



ایستگاه اول

نجمه موسوی کاهانی | حمیدرضا معصومیان یکی از بچه محل‌های بالا خیابان است که همه عمر خود را در خیابان افسر گذرانده؛ خیابانی که در حال حاضر از یک سمت به خیابان آیت‌ا... و اعجازاده و از سمت دیگر به خیابان آیت‌ا... بهجت منتهی می‌شود. پسر بچه بازیگوشی که زمانی آسفالت خیابان، زمین چمن بازی اش بود، حالا در کسوت خبرنگار ورزشی و مربی تیم ملی فوتبال افغانستان، با هم محله‌ای هایش خوش و پیش دارد. او تک به تک خانه‌ها و مغازه‌ها را به یاد دارد و همیشه از معدود ساکنان بازمانده خبر می‌گیرد.

بالا و خاطراتش در خیابان افسر شرقی هم قدم می‌شویم؛ جایی که هر سال، روز چهل و هشتم در حیاط باغ منزل بزرگ همسایه، آخر بن بست افسر، میز و صندلی چیده می‌شد و همه اهالی محل آنجا شله می‌خوردند و در منزل روبه رویش، خانه آقای شکرریز، صبح شهادت امام رضا(ع) بساط حلیم نذری برپا بود.

کوچه برلیان به خاطر حمامش معروف بود. حمام برلیان آن زمان خیلی برویاد داشت. بچه که بودیم، پدرم دست من و برادرم را می‌گرفت و می‌آمدیم اینجا. اتاق انتظاری که الان می‌بینید، برای مادر عالم بچگی خیلی بزرگ به نظر می‌رسید. گاز که به خانه هارسید، حمام جمع شد و سی سال است مخروبه شده.

ایستگاه دوم

ایستگاه سوم

ایستگاه چهارم

پدر شهید حسین شاطری فرشیرینی فروشی داشت و وقت وبی وقت همراه حسین می‌رفتیم و از پدرش بستنی می‌گرفتیم. آن زمان همه همسایه‌ها یکدیگر را می‌شناختند و در محلات، دزدی نبود. ببینید این دیوارها چقدر کوتاه است. از هر خانه‌ای شاخه‌های چند درخت میوه بیرون زده بود و ما همیشه مشغول خوردن میوه از شاخه‌های درختان بودیم.



ایستگاه پنجم

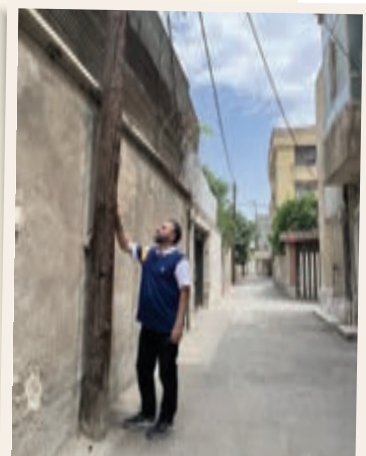


جواد شیخ الاسلامی سر کوچه ما آشپزخانه دارد. هر وقت بیکار می‌شدم، برای سرگرمی می‌رفتم در مغازه جواد آقا و کمک می‌کردم. از پاک کردن برنج و لپه گرفته تا سیخ زدن کباب و جوجه. گاهی هم پشت دختل می‌نشستم و از مشتری پول می‌گرفتم. سر به سر همه می‌گذاشتم و بین کار هم ناخنکی به کباب‌های خوشمزه می‌زدم.

ایستگاه ششم



کوچه ما اسمش «بهارنو» بود و الان شهید گنجی فر ۴ است. سر کوچه، نمایندگی روزنامه‌های «خبر» و «ابرار ورزشی» بود و یکی از دلایلی که من به خبر ورزشی علاقه مند شدم، همان‌ها بودند. داخل کوچه هنوز بوی قدیم را می‌دهد. معدود ستون‌های چوبی قدیمی برق در این کوچه دیده می‌شود. درخت انجیر خانه بی بی طاهره هم با اینکه خودش رفته، هنوز میوه می‌دهد.



شهید محمود گنجی فر را به اسم فرهاد می‌شناختم. چندین درخت بزرگ توت جلو خانه‌شان بود که هنوز چند تایی از آن‌ها باقی مانده است. چند تا درخت عرعر هم داشتیم که ما بچه‌ها جمع می‌شدیم و برگ درخت‌ها را می‌کنیدیم، می‌کشیدیم به زمین تا آسفالت سبز شود و حس کنیم زمین چمن است. ابراهیم آقا، پاکبان محله، خیلی شاکی می‌شد.